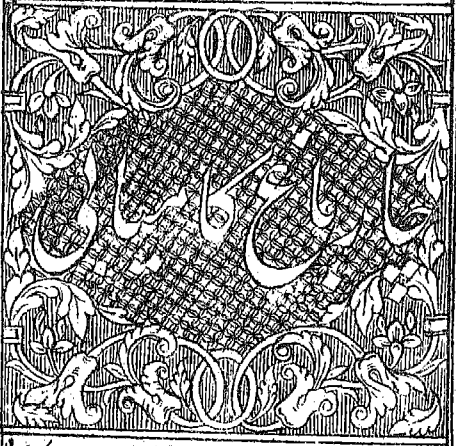


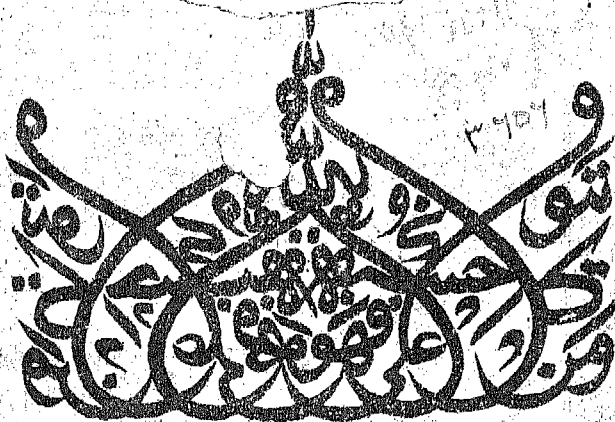
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که چار نهفت بند مدینه صحابه کبار رسول مختار المصطفی



مقتضی جناب شیخ ابدالی حرم من قصبه سانبی ملک

مطبع در معرظان کابین و مطبوعه



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق ارض و سادات حضرت سرور انبیا محمد مصطفیٰ احکم منی صلی الله علیه
 وسلم بر عاشقان چار یا حضرت رسول فتم صلعم خفی سباد که عالیجناب کلمات انشای
 حقیقت آگاه طریقت پناه شیخ اماراد علی حبیب بن شیخ دانش علی بن شیخ سلطان
 شیخ محمد اسحاق بن شیخ محمد سلام بن شیخ محمد سعید مرحوم رئیس چودهری قصبه ساکنی
 متعلقه ملک دوه ضلع هر دوی مرید خاص بانخصاص حضرت شاه حسین عظامت سلونی
 اوی قدس سره مجموع چهار هفت بند مدحیه چار یا بادقار سید ابرار صلعم چون اربع غنا
 بخلوص عقیدت و جوش محبت تصنیف فرمود و بر چهار صد و شش شعر ختم نمود و الحمد
 که دین اوان سعادت اقران خاکسار پیچران محمد عبدالرحمن ولد حاجی محمد روشن خان
 مرحوم مقهور حکم جناب معصن صاحب ام بر کاتم و طبع این نعت غیر مترقبه بدل مصروف
 گردید و در چار باغ کامیابی اعدا و تالیف برابریه بین ستم موسوم ساخته بخت
 با ختم مرسانید اگر اهل اسلام اطفال خرد سال خود را بعد پند نامه سعدی علیه الرحمة



چهارارکان دین متین یحییٰ بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ابی اسحاق
مصنف صاحب و سامع و قاری این چارگاشن ایمان را از برکت مدح عاشقان
حبیب خود بر مراد است داری کرد انا و بحسرت البنی و آله الامجاد

بسم الله الرحمن الرحيم

باغ اول در شان حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی
خليفة اول رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و ائمه کرامت علیهم السلام

بند اول

السلام ای سر عرش برین جهان
دره التاج خلافت نامت مستقیم
ای اتقی بوصف الله است بر فضل تو شاه بیگان
هم اول افضل است بر فضل تو شاه بیگان
از جامی الفاروق تو بقران مجید
شد خطاب عالیت صدیق اکبر در نام
به تسلیم محبان فرسیع است در تو
اوچ گردون را چه ثبت با علوشان تو
یافت از دروازی مرقوم بر لوح از قلم
مهری ناسان نزهت ابد و آن تو

سایه عکس رخت خورشید عالمین
سر در سر خجل جمع مومنان حق کریم
در کلام پاک خود فرمود خیر از زمین
ای حبیب جان شین رحمت لعلین
هست روشن بر ضمیر انوار اهل حقین
پیشوایت کرد احمد بر کین و بر زمین
می هند جن و ملک بر ستمان تو زمین
فرش پا انداز قصر عالیت چرخ برین
بعد نام خود همین نام تو ختم المسلمین
هست بالا از مکات کاندان هستی یز

۴
در شان حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی
خليفة اول رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و ائمه کرامت علیهم السلام
بند اول
السلام ای سر عرش برین جهان
دره التاج خلافت نامت مستقیم
ای اتقی بوصف الله است بر فضل تو شاه بیگان
هم اول افضل است بر فضل تو شاه بیگان
از جامی الفاروق تو بقران مجید
شد خطاب عالیت صدیق اکبر در نام
به تسلیم محبان فرسیع است در تو
اوچ گردون را چه ثبت با علوشان تو
یافت از دروازی مرقوم بر لوح از قلم
مهری ناسان نزهت ابد و آن تو

موسیٰ عمران سده از رستی تو	بت بدل هم پی گردون
رفعت قدرت ترا داند خدا یا مصطفی	را ندانم و صف تو فرموده بقرآن

ایکه جانت با محمد مونس خوشخوار بود
مونس دیا و ترا هم سید ابرار بود

بند دوم

ای روانت بارکاب مصطفی گردید پس در شب معراج قرب حق شنید آواز تو پیش حق هم پیش اهل حق ز بعد مصطفی بعد پیغمبر توئی کاذاختی طرح چسباد فتح و نصرت در کاب تست دایم بنده برق تیخت دروغا نبسته از ابر نیام هست مزج فلک هم تابع فرمان تو کفر بگزید ز عالم جانب ملک عدم قبه نه چرخ دایر پیش اوج رفعت گر سوی عرش برین آنگاه ساو نافتا	انچه دیدی همه او بر فلک دید پس سرور کونین یعنی احمد بر سل ز پس کس نباشد در فضیلتی تو بهتا و پس زان جنود قدسیان آمد بایدا و تو پس شام دروم و اندلس می فتح شد پیش کاقتش همیش زرد و زرمین کفر و خویش مشتی حکم ترا تمیل ساز و همش گر کنی بهر جاد و مشکرا ان جولان فرس در نگاه اهل معنی کم نماید از عدس در گلویش آسمان از مهر و بند در
---	--

<p>همه سال در دهنه پان روا بهم ت حسرت بر سر خود نیز نشو مکت حق رحم فرما برین بیدست</p>	<p>بیان در رب هر که از خوان نوال حجت پاگل مانده ام اندر هوا پیش لم</p>
<p>ایک بگزیده ترا خیر الورس در غار یار صاحب ختم رسل گفت ترا پروردگار</p>	
<p>بند سوم</p>	
<p>نیز تو غیر ترا از جمله یاور یافت جاودان از نور حق دل را منور یافت بیگان در خواب دید ای سپهر یافت از شمیم روضه ات خود را معطر یافت چون صدق گنجینه دل پر گوهر یافت خوش ابد از شهنشاه سکندر یافت او بدفع کفر خود را پس دلاور یافت خبر میر قدرت و قهارت نکس در یافت نام تو در شش جهت بر جمل افش یافت نمایان زور کفر افکن ز داور یافت</p>	<p>ایک قدرت رفت از قرب پیوسته هر که با محرت شده در دو جهان شش نصیحه شد تصدیق با صداقت آنکه بر ناست شما هر گل در بجان و عنبر مشک تا نار و حقن گوهر و صفت بقرآن خبر هر کس که یافت هر کدایت گشت مستغنی چنان از وجود تو در وفای عهد تو هر کس آن جان بست فکر انسان کی رسد با نصرت اجال تو نائب خیر الورس گشتی باول دله زان گو سپاه کفر از گردان بود لیکن چشم</p>

انکه در زیر لوایت سایه بر سر بخت
 سر نه نور حق و کبریت اهریمن
 هست قدر تو از حکم هست دریافت
 پایه جاده و جلال از تو گرفت

کی بود با کشت زتاب آفتاب در شمر
 هر که خاک در گشت روید از مرگان
 شوکت و شان و جلال چاه و تو توین
 برنج ذوات و شرف غریب توین

در بند
 بنده است
 دل بر سر
 صدفی که از
 زیند
 بوی که صدف تو
 بوی خدا
 بنده

بعد از حدیث شملت در عجم هم در عرب
 ثانی آئین اوها فرمود و نشان تو ب

بند چهارم

وی که مرصع تقدای کاروان مصطفی
 تا فراید غر و شان هم بران مصطفی
 ای امام امتقین خاص از زبان مصطفی
 گوی سبقت برده از انبیا مصطفی
 ما جای اتحادت در میان مصطفی
 هم رفیق و یار غار حرم و جان مصطفی
 نیز مهر مهر تو شد نقش جان مصطفی
 آفتاب آسمان عاشقان مصطفی
 لامکان رایافته اواز مکان مصطفی
 بهر تمکین تو پیش پیران مصطفی

ای مظهر پیشوای پیران مصطفی
 او که از رضوان کشاید بهر تو آب مستوح مصطفی
 از برای رفعت قدرت خطاب عقیق مصطفی
 ای که با صدق و صفای که بود بار مصطفی
 که در ظاهر و در بیان خلق خود پیران پاک مصطفی
 عاشق خیر الودا محبوب محبوب خدا مصطفی
 مهر مهر مصطفی چون نقش بر جان مصطفی
 داور دنیا و دین هم یاد کن مصطفی
 طایفه در تو از کون و مکان بال مصطفی
 گری بر نور خنده روز شمر از تو ترا مصطفی

ای که از انصاف
 داد و دارم
 تمام کارها
 این عالم را
 در کتب
 حق خدای
 خدای صدفی
 را که در خطا
 خود

نور اوصاف تو روشن تر نور مهر و ما آن شش گوگرد عداوت با هم باز کنند	از کلام کبریا هم از بیان مصطفی میشمارند شش خلیل و شمس ان مصطفی
درخ آن گرد هم زنده از صبح تو باشد عرض حاجت نیست حاجت در خیم حضرت	گفت اوصاف خدا و هم ساق مصطفی حاجتم را کن روا از این شان مصطفی

نیست جز عشق تو را هیچ گفت گوی من یک نظر فرما ز روی رحم شاه سوس من	
--	--

پنجم	
------	--

ای شاه خاوان شد فدایت یا امیر المومنین مقتدای صاحبین در این و عاقبتین	مصطفی امجد و فدایت یا امیر المومنین جان و دل کردم فدایت یا امیر المومنین
عالم علم شد بهیت واقف به الله قدسیا ز با چنین بالایشی آرزوست	سر به ام شد خاک پات یا امیر المومنین جای در بان سرایت یا امیر المومنین
ای که میرود دام از جهش کین چون بهر تعلیم تو با جور جان رضوان بکلمه	خاک پاک کوی و جایت یا امیر المومنین میشود و صحت سرایت یا امیر المومنین
کرد در روز ازل تحریر بر لوح از قلم آنچه از دست و عصا موسی است اگر گفت	خالق اکبر ثنایت یا امیر المومنین بود تا غیر عصایت یا امیر المومنین
در میان حضرت صالح که بوده اند کش کشتی نوح بنی چون یافت بر چو قرار	مهلش بود بهایت یا امیر المومنین بود تا غیر دعایت یا امیر المومنین

بجز و بارض و ساز بود و دستد بهر	در معصیت یا ایدم
گذرد در یک نفس چون مهر افروز	پست دایت یا ایدم
بی بصر منکر چه بیند رفعت شان را	ت حق وصف و نهایت یا ایدم

چون به بیند پیش حق در مشرب جاهد تو	
عالمی در عالم صیرت شود اوست در تو	

<h2 style="margin: 0;">بند ششم</h2>	
-------------------------------------	--

<p>ای ز فرمان خدا پاک فرمان شمایست مهر حق ثبت است بر نشور احکام قضا انتظام است جنت گویند و ان تفسیب حوض کوفه خود در یک فیوضت برکت ای زابر رحمت تو آب حیوان قطره است کرمی چنین برین شده کسی ایوان تو دوره گردون گردان کرد از شدت ابل عرفان پی بسوی حق بر ملازمین تو مال و دین را بس چو کوی فی سبیل اند روز محشر گنبد رد چون برق تابان صراط</p>	<p>انتظام دو جهان کنی زارگان شمایست منصب برای آن از دست چو آن شمایست لیک از حکم خدا اواز میلعان شمایست نه برای جلد از آنها بستان شمایست خود حیات سروری از آب فیضان شمایست سقف بام چمن فرش از صحن ایوان شمایست اینهمه دومان او موقوف بران شمایست زانکه راه معرفت روشن ز عرفان شمایست آیه یقینی بقرآن خاص در شان شمایست هر که دست او بدامن غلامان شمایست</p>
--	---

اشاره
 بنی ناله
 در مشرب جاهد تو
 علم سره و ابل

بهر فرق و شرن تو ذوا	گردن اعدا بر تیغ بران نشت
بسکه اعدا دعلی در خطه هندوستان	با دل پر مهر و مشقت بشن خوان شست

با دیدم در عشق تو خود را بدین آستان	
وز تو میباید نجات من ز زوال عشق	

بند هفتم

<p>تا ترا در روضه احمد شده جای قیام مصطفی و مرتضی صدیق گفتند تمام رفت جاه و جلالت ای حبیب مصطفی چون میان جان بستی از پی غم جفا خانه تقدیر خود روز ازل تحریر ساخت ذات والای تو که صورت نه لبی زان دین والای نبی بعد از نبی از جسد تو نام حاتم در سخاوت تا ابد چون میرو بهر او خود دست از فضل هم کار ساز شیر بلبل نه تنها بهره یاب از فیض تو</p>	<p>سیر سدا از با بق غیبت ندای اسلام شد علم این نام پاکت بر زبان فصاحم شد عیان بر موسی و هم عیسی گردون قطع شدائین بدعت دفع شد کفر و ظلم اقتضای عز و تمکین ترا با جسد ام تا ابد ماندی جهان از حسن منی بی نظام یا نشسته ششبهت چندانکه باید نظام در ازل بوده که ایت اکبر و الهام هر که در نام نایست نماز هیچ و شام عالمی از فیض تو سیر تا روز قیام</p>
--	--

<p>بنده پروردگارم است حیران در ازل بگویده ام افراط حد نیست از خدا صلی الله علیه و آله غفور شد مرا طهرت در روضه خیر الوی</p>	<p>هم سید چار یارم است عیال تمام از ازل ایمان ما نیست روز قیام من هم برادر خویش ششم شاد کام رحمت حق باده نازل بر هزارت صبح و شام</p>
--	---

<p>ما شقائت را که هستند اهل ایمان و یقین هر چه را بر در خوان بفرود پس بین</p>	
--	--

باغ دوم در شان حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق
 خلیفه دوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و اهل

مشتمل بر فتنه بنده اول

<p>السلام انوار فریق عادلان ایمان فرشتگان طاعت و عبادت گشت چرخ آفرین عدل بذلت است بیشک تا علم کون مکان چون بیان کفر و دین شد فرق از یکدیگر در جهان از پیوست تیغ جهالت و منکر</p>	<p>آفتاب اسمان صابکین و متقین سایه بان بارگاهت شد سپهر متقین حامی شریع محمد سرور دین و دین نام تو فاروق اعظم گفت ختم آل سلیمین از ادب بر سنگ بیت الله سائیده زمین</p>
--	---

روز و شب بر وضه پاک کویسار
از شمیم خاک پاک کوی غنیمت پوی
شده از جود و احسان اگر در دوعمر
در جهاد از حکم حق جن و ملک همراه تو
آکره در توحید نامت ناصر حق شد عینا
عیسی مرم بفرمان خدا کس لایزال
حامی دین تمیز گر نیب و دی بهر
جنگ اله گفت در قرآن بوصف
وصف تو فرمود خالق خلق رایا را کجا

در روزی که از سیار و اینین
 شد معجزه عجز و شک خنن هم یمن
 بی تکلف آب رحمت ابر بار و برین
 بر سر کفاری بارندگیز آتشین
 هم با خجلی آبی منصور بانام سبین
 شد بشیر نصرت اسی حامی دین نیز
 رونق اسلام کی بودی یمنین
 بس بود بهر شایسته اسی امیر المومنین
 مصطفی را احسانین، ما خداست و یمن

رای تو کشت مطابق با کلام الله بود
صاحب علاج از رای تو بس گناه بود

۹۹۱

آنکه در وصف تو آیات کلام الهی
از عطای نیست کس محتاج به انعام
ای ضیای کوی تو به از نسیم باغ خلد
بوی صفت در خواب دیدت با صفا آری
بزم نیست بهر زور وقت و بهر برید

کی شود مع و ثبات از زبان پس
حاجت شان چه برآید بی طلب و یک نفس
در دل رضوان نباشد جز سوخا و سو
ای ترا بر ابل و سیوا گشته و سر
کفر خود را می شود سوخا و عدم و یک نفس

مسکب
من ارشدین
در علو
نعمه بوضو و وضو
نام حوری
علیه السلام
خوابش
زبان
در باب
و این
نفس
از خانه
علی
حاجب
آسمان
کسی
بگو
در
سال
چون
در
وین
مادر

ز بخت پیر و حقان برین جولای سه
 کوکب بخت سگند طالع شد چون آ
 گر پی جولان سمنه باد پازین کنی
 هر که از شهر تو ای مقبول عشق مقبوضه
 ناقه عظم تو پدید گر بسوی آسمان
 فکر انسان کی رسد بر اوج قدر و ثروت
 مثل موسی بطلب خوان محبان ترا
 من ز بخت نارسای خویش منالم مدام

حور سه ساله ای درین
 درخت پیشانی نو که در مین
 آلم نایم و شمنت از بیم راه پیش و پیر
 داور دادار بنو دم و را فریادش
 در گلوش قفسه چرخ برین بند و جوش
 تا بسفت آسمان پرواز کی سازدش
 آسمان و کوکب مثل پیارست عین
 ایکه قودست رسا داری بفرادوم بر

آنکه کردی قصه دین احمدی را پادیار
 زان نموده پیشوایت خالق لیل و نهار

بند سوم

آنکه دست زور بازوی پیمبر یافته
 ای شهنشاه جهان از این بخش عالم تو
 کبیرا گر کی کند گوگرد احمر تلاش
 در شجاعت از شجاعان جهان بر تو
 بر جود جمع رویه دلان در شمنت

زان پیمبر هم ترا با جان برابر یافته
 بحر عالم دامن خود چو زنگوهر یافته
 خاک درگاه تو از کسیر بهتر یافته
 زان شجاعت شجاعت جو تو کسیر یافته
 غازیان شیر دل نصرت زداور یافته

<p> هر که در مهر تو شایا داد و جان مال از برای کندن بنیاد خضم دین حق ای که گفتی ساریه را پشت کن سحر جیل هر که شد در معرجه تو غلبه با لبیان قیل در دمی طی کرد راه منزل مقصود را هر که دارد خار در دل با محبات شها چون همای رفعت پرواز کرده سحر اوج </p>	<p> زان در است ساه میسران حق ریا ساع کوثر ز دست روز محشر افت احمد مرسل ترا بس یار و یار نیست لشکر اسلام زان نصرت برابر نیست از زبان راتا ابد شیرین ز شکر افت بالیقین هر که ترا با دی در هجر نیست هر که مو بر تن خود نوک نشتر نیست سایه او خردان و هر که بر سر نیست </p>
--	--

<p> حامی دین نبی شتی چنان و فضل رب رونق دین همی گشت ذات تو سبب </p>
--

<p>پند چرام</p>

<p> رفعت شان تو از تمکین شان مصطفی ذات پاکت رهنمای سیر و ان مصطفی از عدالت داد بخش خادمان مصطفی در سفر فرستند جمله دشمنان مصطفی کرده قائم ز بر حق نشان مصطفی </p>	<p> ای که جان تو بود آرام جان مصطفی واقف سرا گئی بادشاه دین پناه مفتی هر چارند هب قاضی احکام دین تا بدست خود گرفت قبضه تیغ جهاد ای بهتصال گمرازان بر نام و نشان </p>
---	--

گشت روشن بر دل صفا تو اسرار آید	از عنایات خدا هم از بیان مصطفی
هست بهر صفت آن تو ز روی غرور جا	یک این روز لسان مصطفی
بر سر تا عمر بود و ظل ختم الله علیه	شسته زیر سائبان مصطفی
داشتی از راعی نبی مدار هر امر	بر کلام خالق و هم بر بیان مصطفی
خادمانت را چه بکلی ز چشم زخم حاسد	هست بر تو سایه امن و امان مصطفی
هر که از راه اشتقاق حاسد قر تو شد	روز محشر او بود با حاسدان مصطفی
سینه الدار دین آماج گاه تیر است	گشت زره از دور بازویت کمان مصطفی
از ره رحمت نگرش با بحال زار من	هم برای بنو و روح روان مصطفی
دانا از رحم تو امید میدارم چنین	رهنمایم شو شهادت آستان مصطفی

کن نگاه لطف از رحمت شهاب روی من
از پی روح محمد یک نظر کن سوئے من

بند پنجم

هست بیغایت تنایت یا امیر المومنین	از کلام کبرایت یا امیر المومنین
کرد نازل در کلام خود جناب کبریا	خاص ده آیت برایت یا امیر المومنین
چو بقی فیت رایت با احادیث و کتابا	گفت احمد مر جایت یا امیر المومنین
عقل عالم کی رسد باری در اندیش تو	هست عقل حق سستایا امیر المومنین
شد منور رای دین حضرت خیر الورا	از جمال پر ضیایت یا امیر المومنین

چرخ میگردد و گرد در گمت بهر طواف است	بر سر سر شست جایست یا امیر المومنین
با چنین بالانشینی مهر چرخ	گشت در بان سرایت یا امیر المومنین
گشت دریا پر ز گوهر دل	از لعل دست سخایت یا امیر المومنین
میرسد بر ناکس و کس بر مراد خوشین	از نگاره بر عطایت یا امیر المومنین
جایجا ثبت است در قوت و نهیل و زبوا	افتخار در جهایت یا امیر المومنین
احمد مرسل ز روی خواب آگه گشته بود	از عروج دین فزایت یا امیر المومنین
کس چه داند خبر خدای پاک و صفات را	یا که داند مصطفایت یا امیر المومنین
به عرض حال خود من حاضرم با جان و دل	بر در و ولع سرایت یا امیر المومنین
از دوفر محکم بر حال زارم یک نظر	ای دل و جانم فدایت یا امیر المومنین

هست پیش خالق اکبر تر بس مقدار تو

خبر رسول الله که باشد قدر دان کار تو

بند ششم

ایکد زیر حکم حق طغی فرمان شامت	وی فرمان تو مهر مهر نردان شامت
رواق دین نبی کافاق عالم را گرفت	اینهمه از جد و جد و سی شایان شامت
جام تشبیدی کجا قنای کیخسرو چه بود	به ازان بردست و فرق مینوایان شامت
کیست با وجود و سخایت با تو بهمتانی	حاتم طائی که ای از گدایان شامت
شهرت مهمان نوازی بر سر گردون شامت	نصرت خوان خلیل الله در خوان شامت

برق توفیق خرمین کفار را در دم بخت
گشت سبحان بهر دراز کتب تعلیم تو
هر که بود از آل اسرافیل وحی و کتاب
خازن جنت از آن رو کار رضوانی کند
گفت احد بعد از آن گردگیری بودی بنی
هر زمان ادا خواهد از تو ادا و علی
چاره من کن که از بس خبره بچاره ام

سب سحر از جان یا و جهان شست
هم از طوی ذکی نخل پستان شست
بعثت آن پاک احمد خبر نشان شست
جنت الما و دنیا بانی ز بهمان شست
مر مر بودی تعالی الله به رجحان شست
در سوادیند و ایم بس نشان خوان شست
این گدای بیفیه محتاج در آن شست

مقصود خود تا بکی در سینه پنهان داشته باش
از ادب و درست پنهان پیش شاهان داشته باش

بند هفتم

چون ترا در روضه ختم رس گشته تمام
یافتی چون چاک خود قرب شفیع الهی
مرقدت قرب پیر چون نبی بودی
آفتاب که آسمان دین و ماه دو جهان
خشم و مهر هفت کشور بر سر دست افروز

رشک سیدار و چاک پاک اویت الهی
مغفرت از آن خاک بیشک هست خبر و دعا
نور تو از نور او بود دست سهمی از بهرام
افزین خلق خدا و سرور دار اسلام
قلع ایلان و توران تا به بخشش نام و

رسواری از حدیث اعداد است ۱۰۰

جانشین حضرت صدیق

لا اقل شانت ثنایت کی سوز این

جن و دش و حور و غلمان بجز و بر و جانیا

ای امام اهل ایمان سرور کون و مکان

عاشق تو هست ادا و علی از جان و دل

خاک پاک چایار هم هم غلام اهل بیت

یر رسول پاک و هم برآید و هم جایزه

مطلب او از دامن خویش اندازد لکام

چاره ساز است احمد تویی روز قیام

هم تویی مجرب محبوب خدای ذوالکرام

از غارت فیض می یابند شایان و کام

کعبه ارباب دین حق شیه بر خاص عام

یک نظر فرما بسویش تا که گردد کام

از ازل ایمان مانیت است ای عالم تمام

از سر صدق و صفا صلی علی خوانم نام

هر که این مدحت بخواند یا بود از ساجین

روز شمر او را بر در ضوان بفرودین

باغ سوم در شان حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه

خلیفه سوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم

بشماره هفت بند

بند اول

السلامی دین احمد تویی صلی الله علیه و آله

السلامی ذکر علم و جواد علم دین

السلامی شد تا خوان تو ختم المیز
 السلامی در گشت دروازه خلعت
 ازین بیخون اموا لم در شان نت
 آسن بهو گفت رشتان خدا ذوالجل
 با جهال با کمالات بهره در خوشی میسه
 محروم به گام طوفان استان رشت
 خواند در تورت سوسلی صفات شان
 هر صبح و شام چون خوشی طلوع شود
 جامع قرآن شدی لاریب از علم ازل
 با جیاد علم شملت دیگری نامکن است

السلامی که خاصه نگاه ربیبین
 السلامی جامع آیات قرآن بدین
 بهر غار و گنجینه لبستان بدین
 گفت او شیت بهو صیت تو ختم المیز
 با جلالت کو سگند و صاحبان و گین
 روز و شب پر نور باشد از یار و گین
 یافت در نخل و صفت عیسی گردون نشین
 هر دو مستند از جبین پر ضیای تو شین
 بهم این طور که محفوظ است بر لوح برین
 در حضور که با غیبه از شفیع المنین

چون شنا خوانت خدا و غیره بنویس بود
 باز هیچ تو چه گونه از کسی دیگر بود

بند دوم

اینکه بودی بر رخسار خود و نفس
 گرد و پیش بر و خنده تو دانا روحانیان
 سر و کونین فرقت چون بعد از خود
 آن که در دست آینه داند و لیا تا روز

بر رضای حق نکرده فدیه جان خویش
 بهر روح و در س میسازند قرآن هر نفس
 کرد از از زبان حق ترا آگاه پس
 به از ان داده خدایت با کرامت شکر

<p>برق سجده است بفرس ضربت کستم دستان گردیدی بخوا پهلوانان جهان با هم کنند ارادت در جهان شد لشکر کفار بے نام و نشان فارس و افریقه و جرجان بهمان فتح مومنان از غنایم آنقدر کردی غنی نام نردانت غنی داد و غنی کرده ترا</p>	<p>روح او از تن پدید شد طار و قفس تاب نران شجاعانت نیار و بچکس بهر دوش چون برین آستی بچسین سکه تو شد روان بر ملکهای پیشین در دل آنها خانه از مهر و کز هوس رفعت و جاهت خدا و مصلحتی اندوس</p>
---	---

از پی اثبات قدر رفعت پروردگار
 گوهر سحر شهادت که بر وقت تبار

بسم

<p>ایکشان شوکت از شان پیوسته ایکه ذی النورین از هر خطابت عطا بهترین نسل آدم افتخار مومنان برب هر چار سمت عرض کوش چار در معراج زن گردید چون بحر کرم از ذات حق هر در که بود و احسان تو فکر عاقلان مشع و تقوی و عبادت را بچند ذی</p>	<p>هم کرامت از طفیل رب اکبر یافته چون بقدر خویش و دینت پیوسته احمد مرسل ترا پاکیزه گوهر یافته چادر باران نبی هر در برابر یافته دامنایض و لطافت عرض کوش یافته عقل و رواندیش حیران مضطرب یافته مومنان به حقیقت از انان دریافته</p>
---	--

چونکه گشتی فدیه راه خدا از صبر و شکر	غرت و نگین زرد اور پیا
با صفای جسم پاک انور تو آسمان	سرت بر رخ ماه نوریت

ذات پاکت را اگر پیدا کنی ذات رب	جامع قرآن مثال تو که بودی در عرب
---------------------------------	----------------------------------

پیش چهارم

ایک ذی النورین فرمودت زبان ^{مصطفی}	هست و صفت بی نهایت از بیان ^{مصطفی}
سینه بی کینه ات پر کرد از اسرار حق ^{مصطفی}	بس ز لطف خود زبان درفشان ^{مصطفی}
گوهر حقیقت لعل کان حسرت ^{مصطفی}	دو تنای اولیا تا آستان ^{مصطفی}
از نور اصفی شد خدا و ^{مصطفی} در دجبان	مال و زر کردی عطا با پیر و ان ^{مصطفی}
رفت و قدرت زیاده شد پیش کبریا ^{مصطفی}	یافتی چون غر و نگین از مکان ^{مصطفی}
هر که تخم مهر تو در غرعه جان کاسته ^{مصطفی}	یافته او خوشه نعمت ز خوان ^{مصطفی}
بالیقین باشد شمع شان شمع الهی ^{مصطفی}	آلله از فیض تو هستند عاشقان ^{مصطفی}
گفت ارضیت پیبر از حد آفرین ^{مصطفی}	بهر تو ای رحمت و آرام جان ^{مصطفی}
کافران دهر از حیم حساست از جهان ^{مصطفی}	را بی دروغ شدنان دشمنان ^{مصطفی}
خولیش محبوب خدا همدا من شیراکه ^{مصطفی}	گوهر پاکیزه و صفای زکان ^{مصطفی}

تا شود و در روشن نمایان می

بند پنجم

از کلام کبریایت یا امیر المومنین	ایکده سجد شد شایسته یا امیر المومنین
برگزیده مرخدایت یا امیر المومنین	از سر عرفان فنا فی الله گشتی در غایت
از حدیث مصطفایت یا امیر المومنین	و صفت نور روشن ترست از روشنی مهر
گشت از لبس سبب ولایت یا امیر المومنین	صورت تو بوالشیر بر ناخن خود ثبت یافت
که بر دایه بجایست یا امیر المومنین	طائر فکر سا بر چید بر بالا پرد
هر که باشد با وفایت یا امیر المومنین	یا باز حکم خدا در غلبد قصر و عور عین
شد ولی او از ولایت یا امیر المومنین	هر که بر جان و دل خود مهر مهرت ثبت کرد
از جمال پر صفایت یا امیر المومنین	شد منور مرآت دلنمای اقطاب جهان
هست کافی بس دعایت یا امیر المومنین	عاصیان را از خدا و مصطفی بهر نجات
از کلام و کلمات یا امیر المومنین	جن و انس بگیمان کردند دین حق بپای
یافت از جود و عطایست یا امیر المومنین	سبحان قدره قضا و قدر ارض کان سیم و زر
هست مشتاق تقایت یا امیر المومنین	هر کی از بهر دشان مصر با صد شتیاق

مدرخان در خواب گریه میکنند یا تو

بند ستم

ای ز قرآن و خبر توحید فرمان
 هست بر فرمان تو نام خدا و مصطفی
 پرچم ریاات تو چون مهر تابد بر فلک
 و دقت اسرار غیبی رو خلق دین نبی
 عاصیان را از طفیل جود تو بخشد غفور
 ای تو ای مصباح دین و در نهایی مومنان
 از طفیل مصطفی اوزر رحمت رب غفور
 مصطفی باشند او را شایع روز جزا
 از مایات تو آید عالمی در دین حق
 گوی سبقت بر دو جهان از فیضان جهان
 هست علاج تو امداد علی در ملک هند
 نقش مهر مهر توحیدت بر لوح دلم

حق هر دو عالم زیر فرمان است
 و اجرایش ز دست هم نشینان است
 ماه نولعلی سهم سپ شجاعان شماس
 نام حق منقوش بیشک دل جهان شماس
 این حدیث معاجب معراج در شان شماس
 راه دین حق منور از چراغان شماس
 در گلستان ارم جای جهان شماس
 هر که با صد عجز در ذیل غلامان شماس
 آفتاب دین حق روشن از یوان شماس
 لیک دادنی سبق خوان پستان شماس
 از کلام الله آیتیک در شان شماس
 جسم و جان محال در قربان جهان شماس

در قیامت پیش او شو شفاعت خوانم
 از منیا که روی نور کن منور راه من

بند هفتم

سیر سدید بر قدر پاک نور محمد
گفت اجماع از میان رفته

در شریعت حقیقت نه بر لب

شکران رویه معدوم گردن از جهان
مثل تو کی بود ذوالقرنین راجاه چشم
رایت تو گر سر سپردان بر آید با کوه
مشتی میخ و مهر داه محکوم تواند
برق تیغ لشکر کفدار در دم بسخت
هست امداد علی چون خادم درگاه تو
بر فرار بر ضیاءیت از طفیل مصطفی

وز جناب سرور عالم شریعت محرم
بگذرد هر کس در اندر جناب شایسته
پیشوای مومنان گشتی تو ای عالم مقام
گر بر آید تیغ تو چون برق از آبر نیام
به زکیکا کوس هم چشید بودنت غلام
کفر را نام و نشان گرد و غبار فرام
نصرت و اقبال از دست غرور حرام
رفت از تیغ جهاد تو در عدم کفر و ظلام
یک نظر فرما بسویش بهرب ذوالاکرام
سائیان حجت حق بادای گردون خام

عاشقانت را بکلم خاص تیا لعالمین
می برد در عنوان بعد تکرم در خلعتین

باغ چهارم در شان حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه خلیفه چهارم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحی

وسلم ششیل بر بفت بند و بند اول

السلام ای سایه است محضر چه چهره
السلام ای بایات بالاتر از چرخ جهان

<p>آفتاب نور واحد ما هتاسید ارغما حامی دین پیغمبر تو گشت جان بنی ما هتاسید اهل اقیام قبول رب و جهان گوهر بحر شجاعت در دریا سبک سخا عید هر کور دل ما سر نه خاک درت قادر مطلق بی قدر رفیع ترا دل هست اسم پاک تو فرشت در آفاق زوال فقرات چون باده برقی شانی تو</p>	<p>لو کشف بهم باب شهر علم دین مقصود انا فتحنا معنی جیل استین در قه الساج خلافت سرور دنیا و دین عالم علم شریعت مقتدا می متقین صدور کحل الجواهر می نماید دور بین نام تو به نام خود نوشت بر لوح برین از طفیل نام تو نشان دادان شود اندر بین موشد نام و نشان کفر از روی روشن</p>
--	---

چون شناخت خدا پاک در قرآن بود
سبب پیغمبر و شنائی تو کرا امکان بود

پند دوم

<p>ایکدم تو به خود پاک نیردان تو لبس بهت در مدح تو لبس آیات تو انجید از جهانان مثل تو هیچک جوان سرگزشت موجب انترچه و هم عید بود و کلام</p>	<p>بی رضای اوز تو حریفی نه سر زلفش هم احادیث پیغمبر در شناسی لبس در شجاعت ات پاک نیستی هم تا و بس تاب میدانت نه آرد و بدینا چکس</p>
---	--

پیش میدانت شجاعان جهان ادر
 رستم و زال و زیان همین و این
 و بروی رفعت قصر تو دور آسمان
 سرالک مجذوب هم ابرای اونا دهبان
 بی وساطت هر که میدار در دست تو را
 هر که دست خود بدست تو نداد از گمتری

گم شده از بیست و یکم تو را پیش
 پیش زور بازوی تو کمتر از مهر و محبت
 در نگاه صاحب یعنی کم از لیل و صبح
 سلسله و ازان از دریای فیضت میرسد
 دست او را تا ابد نبود پست و تنگ
 اوست در راه مصلحت پادشاهی تو

گر گنی غم جهادی خسرو دلدل خوار
 فقتلویخ گوید دستت گوید ذوالفقار

بسم

ایکه دستت زور از دوار و دریا
 ضیفم حق حیدر که از شاه ذوالفقار
 نیر چرخ سخا محمدر سپهر اقتدا
 لمعه عکس در پاکت چو برگ درون رسید
 و رازل هم تا ابد هلاک ارض و آسمان
 از عطایات یافت که به نشان چرخ
 بهم شجاعت هم سخاوت هم کرامت جلالت

بهر قتل لشکران تیغ و سپهر
 فاتح خیر لقب از فتح خیر نیست
 و این بحر شجاعت از تو گوهر
 زان منور خویش اخورشید خورشید
 هر نفس در بحر غایت شناور نیست
 و ز سنایات کان گوهر بحر خضر
 ذات پاک تو ز گوهر صفا و بهشت

<p>ملا و هر کس دست خود با سلسله در دست شاه مروان غیر نزدان فاتح خیر تویی در دل هر کس با یاران تو باشد زلف ای برای قوت بالی و پر خود و هر کس</p>	<p>در هر طاعت او ترا با دی و هر بهر طاعت ان شمرت بکسید یافته بیهل و اجر یافته انقل سهم عالیت بالا شمشیر یافته</p>
---	---

گشته چون میلاد تو و کعبه ای علی نسب
افتخار از دست در ملک هم در عرب

بند چهارم

<p>ای عزیز و قوت بازوی جان مصطفی سند احمد ز تو بس یی بنیت گرفت تافله سالار آل احمد برسل تویی گشت روشن بر شمیر انور است انور گشت از انوار حق سینه تو پر ضیا مصطفی فرمود در جنت علیا باها هست احمد بچشم دین حق مهر خیر رفت قدرت فخران شد در حضور کبریا پیر و درگاه خدام توام با جان نول انجیر دوست پیرم تا بر درستی خیر</p>	<p>حسرت جان و دل بر رخ روان مصطفی ای خدای عز و تکلیف مکن مکان مصطفی از تو قائم گشت نسل خاندان مصطفی تا دوان خود نهادی نزدان مصطفی چون دمانت بر عترت شد از لسان مصطفی فا خلق او را شهاب پیران مصطفی ماه تابان هم تویی با اختران مصطفی چون شدی سلا را راه نهاران مصطفی دستگیرم تو ز دست مخلصان مصطفی نایزم سازی شهاب ز نشان مصطفی</p>
---	---

حاجتی کاید به پیش من روا فرماست
 بهر روح پاک سبطین من روان مصطفی

ای شه دهر مکن نظر از رحمت سکون
 تا شود در دهر روشن ایمان روشن

بند پنجم

<p>ای شایسته ان شد خدایت یا امیر المومنین در کونون در جنت در جنت اندر خجست دیده اقطاب عالم را شده کحل البصر کردی نه آسمان در زیر قصر عالیست تا جدار هست جنت والی شهر جنت یا بد از فضل خدا در خیمه عیسیان بخت گرمی خوشید عشرت که کند روی اثر بهر عقده جرم خدام تو پیش مصطفی عقد حجابات هر یومین شود جلایا بوسنان با سلسله بردست تو بیت کنند دعوی مهرت منافق رگ کند در وجود از همه شایان عالم در دو عالم بهتر است</p>	<p>کرد و صفت مصطفایت یا امیر المومنین هست از جو دو عطیست یا امیر المومنین خاک پاک کوی وجایت یا امیر المومنین قرب حق گشته است یا امیر المومنین هر ولی دارد ولایت یا امیر المومنین زبست هر کور در فایت یا امیر المومنین یافت کوخل لولایت یا امیر المومنین پس بود کافی رضایت یا امیر المومنین از بهر شکل کشایت یا امیر المومنین از غلامان سرایت یا امیر المومنین نیست در ارضی خدایت یا امیر المومنین هر گدای بی نیایت یا امیر المومنین</p>
--	--

ای که میداند خدایت عزت کار ترا

ایک فرمان تو از فرمان نیرودان شست
 بالیقین طغرای نشووت بفرمان شست
 هست قندیل دوت بر آسمان باد شست
 جانشین شافع روز جزا هستی شها
 گاشتن فردوس پیش روضه درگاه تو
 بی تر و ابلخی بطریقیت سے روز
 دوره نه آسمان چوئی انما دور و هست
 چون نازد بهت الفردوس والا شفا
 کی رسد دباغ فردوسین آتش ل
 بهر و اصحاب بهتم جان نثار احمد
 در دیار سندا امداد علی از جان دل
 اسی طیب در دول می و افغ امر خلقت

سین مرقوم از کلب قلمدان شست
 نقش مهر مهر نیرد زیب فرمان شست
 کرده مان چون چون مهر بخوان شست
 سوزان را غفرت از سعی و شایان شست
 بیگان شل خیابانی ز بستان شست
 اسی طریق تو مروج از مریدان شست
 بالیقین دوران او تا دور دوران شست
 قهر لعل و دجبت سحر یاران شست
 منکر یاران احمد از عدوان شست
 دستگیر من قوی دستم بدانان شست
 هر زمان بخوشا و نوبت خوان شست
 این مرقوم سخت را امید دران شست

کن نگاه لطف برین بهر دران ساختن
 هست کثرت شکلات خلق آسان ساختن

بسم الله الرحمن الرحیم

چون صد ارم بهت با عروس

ساییل و کوشش نیم هم آب

چون نوای پندشایش سرمدان مسلم

چون نوت ختم شد بر ذات ختم المسلمین

دشمنان ظاهر و خلیج ز دین احمد اند

هم عدد و باطن تو هست در دنیا خراب

هر کسی در ظاهر و باطن تو دار و نفاق

مهدی مادی ز اولاد تو چون سپید شود

آید از چرخ چهارم بهر امدادش سیح

هست ایما هم بنام سلف دیگر عین

یا بعد حال بهت از عروس

از کف جودت مخفی هر یکی گشته بنام

گشت معدوم از جلال شو کشته در ظلام

شد خلافت ختم بر ذات تو ای عایق تمام

در خرابا مانند شان از آب کوششنگام

شد ز حکم خالق خبت بر او جنت تمام

هست خارج از او که رحمت خیر لایع تمام

دشمن یاران احمد را تا قتل عام

در او روین نماید آتش آکن امانم

آن دو کیم پاک کان آید به خاخر نام

ای مریدان ترا گشتند در اسلام دین

بعد مرزونی بر رضوان افرو دین

خاتمه الطبع

احمد و دالمت که این گشتن زیبا و حقیقه رنای بهر سبزی و شادابی بینی چار باج گانیا
بمجلس تمام صحت لاکلام کار پردازان بطبع نظامی در ماه صفر ۱۲۹۲ هجری از
طالب طبع برآمده نور افزای آتش دل اهل تقوی شد مخفی میا و کجنا کجالات هست

شیخ امداد اعلیٰ صاحب مروج و سورب ساری صاحب مبرورین
 وجودی قصه ساندی ضلع هر دوئی متدوده مرید خاص با اخصاص
 حضرت شاه حسین عطا صاحب کوفه مره الغزنی این چارفت شد
 در مع صحابه کبار رسول مختار صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم بملکون اعتقاد
 تصنیف فرموده زاد آخرت خود ساخت و در عین مرض برای طبع مطبع نظامی ارسال
 فرمودند منبه خاکسار پیچان محمد عید الرحمن شاکرین کلام بلاغت نظامی را فرمود
 نوشتند وی رسول مختار و چار یار کبار تصور نموده بعد تکمیل دیباچه و نام تاریخی قصه طبع
 درین اثنا خبر رسید که آن مشتاق جلال پاک رسول مختار و تنقیضه دیدار صحابه کبار را
 این اشعار آید ار مراد دل خود یافت روز جمعه بیست و سوم شوال ۱۲۹۱ هجری
 بفرمودن کین رسید و این هدیه بحضور معالی گزرا نیدانا الله وانا الیه راجعون منبه
 کترین این قطعه تاریخ برای یادگار سال فانی جنت آرامگاه بر خاتمه ثبت نمود

قطعه تاریخ وفات

دوقف راه حقیقت شیخ امداد اعلیٰ	مع خوان چار یار جان نثاران رسول
چون بخت رفت شاکر گفت تاریخ وفات	کرد نقد جان فدای راه یاران رسول

قصیده

در رفت حضرت سرور کائنات احمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم چکیده قلم بلاغت بقم
 شاعر فصیح زبان نکته سنج سخندان جناب سیدی کریمی میر وراثت علی حسب تحکیم صافی

ادام الله برکاته

کلم از چم نباشد لفظه لوحه امیه
اگر هر شعر بشعری ز نثر طعنه عجم
به نعت مصطفی موزون شود

من ناقابل و کم فهم را کو طاقت جوت
صفات احمدی در حیطه تحریف کے گنجد
بود دشوار صحر معجزات احمد سرسل
ز بدایع نبی خوشنود گرد ایزد برحق
نبوده است بنده از ازل تا روز ختم صلا
خدا مثل حبیب خود نہ پیدا کرده در عالم
چه خوف از علت عصیان بود در دایع حضرت
بود مصروف تعریف شفیق الذنوبین ہر دم
بجز نعت پیر نیاز و انبیا و حسن
دلالت بر تقرب میکند معراج در واقع
ملاک از خلک آیند بر آستان بوسی
خدا حکم در دوز عین رحمت کرد است ا
وجود پاک حضرت رحمۃ اللعالمین چون
فروعی از جمال پاک او بر ذرہ گرانند
مرا خاک پاک پای آنحضرت بدست آید

درین از چم صحر نبوز با ضیا باشد
کہ این فیضان لغت حضرت خیر اور باد
چشم بل منیش بہ فعل بے بہا باشد
اگر گرد و رقم بے مشبہ فیض مصطفی باشد
حیا و شش کند انسان چو خدا باشد
مستحق کی شود آن خیر کان بے اشتبا
کہ وصف ذات محبوب خدا علی ضا
کسی مثل رسول پاک این قولم بجایا
کے راسل ان حضرت اگر گوی خطا باشد
کہ ذکر و وصف والا در دوا و ادوا باشد
بجان دل بہر حالت اگر صدق مصفا باشد
عطا از سبب فیاض گر فکر سا باشد
بچشم غور بین این رتبہ عالی کرایا باشد
گروه انبیاء ہم مقتدی او مقتدا باشد
مسلمانان ازین ارشاد غفلت کی روا باشد
پس این رحمت لایست او کی حد باشد
ضیای صحر تابان کثر از ضوی سما باشد
بحق چون منی عاجز بجای کیما باشد

ج.ف.ف



191501/14

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

<div data-bbox="145 777 243 854" data-label="Text"> <p>۱۳۰۱</p> </div> <div data-bbox="450 725 606 819" data-label="Text"> <p>۸۹۵۵۱۴۶</p> </div>			
<div data-bbox="326 828 429 896" data-label="Text"> <p>۳۴۵۶</p> </div>			
<div data-bbox="290 888 512 973" data-label="Text"> <p>چراغ کاغذی</p> </div>			
Date	No.	Date	No.